

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

دکتور سید هاشم صاعد

۱۵۰۸۰۱۰

## درنگی بر :

### برخی دریافت ها و رویداد های افغانستان در قرن بیستم

به کوشش سید ولید صاعد  
چاپ دوم

انتشارات بامیان  
لیموژ - فرانسه

#### سراغاز

نویسنده را سر آن نیست که تاریخ مطبوع را تکرار کند ، بلکه درك و دریافت و بینش اش را در رابطه تاریخ و جامعه شناسی از مبارزات پر فراز و نشیب سیاسی تخصیص میدهد که در جهان ، خود سری و استبداد را در هم شکسته و درفش آزادیها را به اهتزاز درآورده است .

تفوق بنیادین يك جامعه بر جامعه دیگر مبتنی بر دانش ، سطح آگاهی و بسته به رشد تولید و مناسبات اقتصادی آن است که بر فاجعه قرنهای خط بطلان می کشد . البته در مسیر تاریخ ، شرایط اقلیمی و امکانات مادی را نمی توان نا دیده گرفت و علی رغم رویداد های تاریخی مشابه ، درجه رشد و آگاهی در همه جا یکسان نبوده است . از اینجاست که می توان در کلیت از دو دنیای شرق و غرب نام برد . شرقی که در بدو مرحله ، عرفان و گنجینه علوم و تمدنش شهره آفاق بود و روز دیگر به نشیب و رکود گرائید .

به همین روال اگر تمدن شکوهمند اسلامی رو به تنزل نهاد ، به خاطر آن بود که بین پیروان قدرتمند آن از کردار تا گفتار فاصله بسیار بود تا آنکه خلافت عثمانی اسم بی مسما گردید ، چون دستگاهی بود نا پوینده به سوی فضل و تقوای پیشینه ها و امپراتوری بود تنیده در رشته امیال دشمنان اسلام و کانونی بود پر از نفاق عرب و عجم . بنابراین در جنگ جهانی اول شکست خورد و با انقلاب اتاترک به انحطاط گرائید . اما غربیان که در تاریکی جنگهای مذهبی به سر می بردند ، بعد از عقد قرارداد وستفاليا ۱۶۴۸ به استقلال و مناسبات بین المللی پی بردند و نخستین اصول دولتهای ملی را پیریزی کردند .

توجه شرقیان به مظاهر تمدن و فرهنگ غربیان بعد از انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا علیه استعمارگران انگلیس آغاز میشود، قاره ای که نام و نشان نداشت و حاصل انقلاب خود را به نام آزادی های عقیده ، مذهب ، بیان ، قلم ، تساوی حقوق افراد ، حق حاکمیت ، حق اجتماع و غیر آن مسجل نمود و به زودی در سال ۱۸۹۰ در قطار اول جهان صنعتی قرار گرفت .

جاپان از جمله ممالك آسیائی از سال ۱۸۹۸ توسط انقلاب «مایجی» Maiji حضور خود را در صحنه بین المللی تثبیت و از سال ۱۹۱۴ به بعد در قطار ممالك صنعتی عرض وجود نمود . به همین سیاق انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ با در هم کوبیدن نظام فئودالی و رژیم مطلقه سلطنتی ، رایت دموکراسی و حقوق بشر را بلند نمود تا گرایشات جدائی طلبانه را در زیر لوای حاکمیت ملی و قانون به اتحاد يك ملت مبدل گرداند .

پس قرن هجدهم را می توان در قاره های آمریکا و اروپا ، قرن آفرینش صنعت و فرهنگ و قرن پیروزی های سیاسی توصیف نمود .

این دیگر آمریکا و غرب (با احتساب روسیه) بودند که با اعمار عظیم ترین بنای اقتصادی صنعتی ، نظامی و فرهنگی ، شرق خوابیده و منجمد را مقهور خود نمودند .

از اینجاست که حدیث استعمار در سر لوحه مدنیت نو پای آمریکا ، هیکل بت آلوده و وارفته شرق را از آگاهی و رشد مستقل و طبیعی بازداشت ولی هرگز نباید مسؤولیت طبقات حاکمه آنها را با گروهی از فلاسفه ، دانشمندان ، و ادیبان بشر دوست یکی گرفت زیرا آنها تمام دانش و نیرو و احساسات و عواطف شانرا در راه نجات و سعادت بشر نثار کرده اند .

به هر حال ، نکته اینجاست که پیش از آنکه آگاهی و نهضت دیموکراسی و قدسیت علم و کمال عالمگیر شود و مرز های مصنوعی نژادی ، زبانی و قومی را بشکنند ، دو بار آتش جنگ جهانی از موضع رقابتهای سر سخرانه سرمایه داری زبانه کشید و در هر بار زمین و آسمان کره خاکی را به لرزه در آورد .

در نخستین جنگ جهانی ، فرانسه و انگلستان و ایتالیا برنده و کشور های المان و اطیش بازنده گردیدند که در رابطه با آن همه موقعیت های اقتصادی ، نظامی و سیاسی تغییر خورد و آمریکا با منافع و سرمایه های مالی بیشتر چند گامی از حریفان جلو افتاد . در آن وقفه ای که توازن قدرتها دیگر گونه شد و تعارض منافع در حال تکوین بود در قاره های آسیا و افریقا نیز نیرو های تازه دمی به وجود آمدند که سرسخرانه در راه استقلال و آزادی خود پا می فشردند .

اما جنگ جهانی دوم ، علی رغم تحقیقات بیشتر و گسترش علم و فن در جهان بار دیگر از موضع رشد ناموزون سرمایه ها و تبارز علنی فاشیزم المان ، ایتالیا و جاپان به منظور دستیابی به مناطق ستراتیژیکی جهان و هم به ساقیه همه چیز در خدمت صنایع حربی ( که تقریباً سالانه در حدود نهصد میلیارد دالر را مصارف لوازم نظامی می کردند) جهان بار دیگر در بین دود و آتش فرو رفت و همه اصول و ضوابط بین المللی زیر پا گردید . پس هر دو جنگ در حدود شصت و چهار میلیون سکنه اروپا ، آمریکا و شرق آسیا را به انواع و اشکال مختلف در کام خود فرو برد و متضرر نمود و از دیگر سو دامنه فقر و مسکنت و بیکاری و بحرانهای اقتصادی را در تمام جهان پهن و ژرفا بخشید .

در پایان جنگ جهانی دوم یا در بحبوحه بحران عمومی ، يك تعداد کشور ها مانند «هندوستان ، پاکستان اندونیزی ، کامبوجیا ، ویتنام ، فلپین ، سیلون ، برما ، لائوس ، سنگاپور از زنجیر استعمار های برتانیه ، فرانسه و هالیند به استقلال سیاسی شان نایل آمدند .» (۱)

اما وابستگی ناشی از غربت اقتصادی، فنی و بالخاصه حضور دائمی لایه های اجتماعی متفاوت حتی تا امروز استقلال آنها را زیر سؤال قرار میدهد. اما بدترین نتیجه جنگ جهانی دوم این بود که جهان پنج قطبی را به جهان دو قطبی آرایش تازه بخشید و زمینه رافراهم نمود تا دست آمریکا و شوروی در تعیین سر نوشت سایر کشور های جهان بالخاصه در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین درازتر گردد.

دو قطب جهانی با تأسیسات قوی اقتصادی، تکنیکی در داخل کشور های شان و نیز با تأسیس پکت اتلانتیک شمالی (NATO(OTAN در ۴ اپریل ۱۹۴۹ توسط امریکا و پیمان وارسا در ۱۴ می ۱۹۵۵ توسط شوروی، موج التهاب و هیجان را به وجود آوردند که اگر کمترین غفلتی از جانب یکی از آنها سر می زد به طور حتم از کره خاکی زمین جز خاکستر چیزی باقی نمی ماند.

همچنان امریکا به خاطر جلوگیری از انقلاب ملی در آسیا، یک عده کشور های شرق میانه را زیر عنوان پکت «سنتو» (پکت بغداد) CENTO جمع و جور نمود و هم آسیای جنوبی را تحت تأثیر پکت «سیاتو» SEANTO قرار داد.

هکذاپیمان «آنسوز» ANZUS به خاطر دفاع مشترک بین امریکا، استرالیا و زیلاند جدید در سال ۱۹۵۱ به امضاء رسید.

هر دو ابر قدرت جهانی با اشتیاق بینابانه ای در پی تأسیس پایگاه های نظامی افتادند چنانکه امریکا در اسپانیه ایتالیا، ترکیه، یونان، فلپین، جزیره لائیس (نزدیک پرتغال) و در بعضی نقاط اروپا پایگاه های نظامی هوایی خود را تأسیس نمود.

شوروی نیز به حیث رقیب سر سخت آمریکا و غرب، اروپای شرقی و کیوبا را به حیث قوی ترین پایگاه های نظامی خویش سرو سامان بخشید.

مداخله مستمر دو قطب جهانی (آمریکا و شوروی) در امور کشور های جهان، ممالک اروپای غربی را که خود روزی گردانندگان چرخ استعمار کهن بودند، براین واداشت تا علی رغم گذشته های تاریخی و رقابتهای سرمایه داری، اتحاد نسبی شانرا در مقابل هر دو ابر قدرت جهانی به وجود آورند. چنانکه تأسیس بازار مشترک اروپا، اتحادیه مونتان (جامعه اروپا برای زغال و فولاد)، جامعه اروپا برای انرژی اتم، پارلمان اروپا، سازمان همکاری اقتصادی و دهها نهاد دیگر را ترتیب و تنظیم نمودند. اما کشور های سه قاره آسیا آفریقا و امریکای لاتین یا به سخن دیگر، کشور های صادر کننده مواد خام و خریدار کالا های صنعتی که یک تعداد آنها از سی تا چهل فیصد تولید ناخالص شانرا در کار خریداری سلاح به مصرف رسانده و وام های کمر شکن را به دوش دارند، بدون رسیدن به قله آزادی و ابتکار عمل مستقل، تا هنوز در بند وابستگی های گوناگون به سر می برند.

بعد از جنگ جهانی دوم برای ملل آفریقا، آسیا و امریکای لاتین دیگر اصطلاحات توهین آمیز گذشته را به کار نبرده و اینکه در ما قبل، کلمه شرق برای اروپائیان، قاره آسیا و شمال آفریقا را در بر می گرفت، بعد تر ابعاد گسترده یافت و برای آن مصطلحات جدید وضع نمودند که امروزه آنها را بنابر خصوصیات اقتصادی، اجتماعی، به نام «جهان سوم» که «الفرد سووی Alfred Sauvy آنها را به تقلید از حکومت سوم فرانسه (۱۷۸۹) پیشنهاد نموده بود» (۲)، مسمما نمودند. این اصطلاح در واقع در مقابل ممالک رشد یافته سرمایه داری و ممالک انکشاف یافته سوسیالیستی به وجود آمده است.

اصطلاح «جهان سوم» بیشتر در امور کشور های آسیائی، آفریقائی و امریکای لاتین به کار برده شده که سه بر چهارم نفوس جهان را در خود احتواء نموده است، بدون اینکه خصوصیات ویژه آنها را بازگو نماید. پس اصطلاح

«جهان سوم» بیانگر وجود متجانس و نا متجانس همه کشور های شامل جهان سوم نبوده و مداخله ابر قدرتها در امور آنها بیان صریح و روشن ندارد . فی المثل در اکثر کشور های «جهان سوم» تا هنوز تولید و مناسبات فئودالی بر سایر مناسبات اقتصادی ارجحیت داشته و تفاوت لایه های اجتماعی به مناسبات بورژوازی و وحدت ملی نرسیده است .

همچنان در ممالك «جهان سوم» انواع رژیم های سیاسی از قبیل : نظامهای سلطنتی ، جمهوری ، نیمه نظامی ، کمونیستی ، فردی ، خانوادگی ، تیوکراسی حاکم بوده که به استثنای چین توده ای ، بقیه کشور ها خویش را در وابستگی به قدرت های بزرگ تشخیص داده اند .

پس تا وقتی که عوامل گفته شده بالا جهان سوم را تحت تاثیر داشته باشد ، ترقی و ابتکار عمل در بین آنها به زودی تحقق نخواهد یافت .

از اینجاست که ابر قدرتها با استفاده از ضعف سیاسی جهان سوم «حقانیت» و «مشروعیت» خویش را توسط سرمایه و تکنیک و ایدئولوژی در بین بیشترین کشور های «جهان سوم» تحقق بخشیده اند .

همین درد های مزمن و آلام دیرینه تاریخی کشور های کم رشد در حقیقت انگیزه ای بود برای گرد همائی زعمای ۲۹ کشور آسیائی و افریقائی که در سال ۱۹۵۵ به نمایندگی بیش از دو میلیارد نفوس جهان در باندونگ (اندونزی) اتفاق افتاد . زعمای جلسه تاریخی باندونگ خود را به نام کشور های غیر متعهد اعلام نموده و تصور می کردند که با تسجیل خود در بین دو ابر قدرت جهانی ، حدیث «صلح» و «همزیستی مسالمت آمیز» را از هجوم قضایای بین المللی در امان نگاه میدارند ، چنانکه «ریچارد رایت» نویسنده سیاه پوست امریکائی که در کنفرانس حضور داشت چنین گفته بود :

« امروز غارت شده ها ، تحقیر شده ها ، دشنام شنیده ها ، محروم ماندگان نژاد انسان ، ورودشان را به صحنه بین المللی اعلام میکنند.» (۳)

گر چه محفل باندونگ با احساسات عالی دایر گردید و آرمان عالی را به جهان پیشکش نموده بود ولی ضعف سیاست ها در بین رقابت دو قطب مانع آن گردید که به استثنای بعضی پیروزی های جسته و گریخته ، آرمان عالی باندونگ زیر عنوان «کشور های غیر متعهد» به کرسی نشیند .

به همین روال تشکیل سازمان کشور های صادر کننده نفت (اوپک) از بین کشور های جهان سوم پدیده ای است مبتنی بر استعداد های طبیعی که فقدان سیاست های ملی بار ها بین اعضای آن رنجش و خشم را به بار آورده و نه تنها جهان سوم را از لحاظ اقتصادی حمایت نکرده بلکه به تثبیت قیمت عادلانه نفت نیز قادر نشده اند و در مقابل سیاست های مسلط ابر قدرتها و نیمه ابر قدرتهای جهان و نیازمندی که کشور های صادر کننده نفت به وسایل تکنیکی به ویژه به جنگ افزار های نظامی دارند تا امروز به جز اختلاف میان آنها قادر به بلند بردن نرخ عادلانه نفت در جهان نشده اند . جنگ ایران و عراق ، فاجعه خلیج و امثال آن نمونه های هستند که از سازمان اوپک جز نام بی مسما نمی توان توقع بیشتر داشت .

پس عوامل این همه نا رسانی چیست و چرا فقر و وابستگی در حد اکثر ممالك جهان سوم «قانون طبیعی» شده است؟

شرح گفتار سر سخن را به درازا میکشاند و بدین لحاظ عوامل را فقره وار به خاطر میدهیم .

- مالکیت ناموزون اراضی و استفاده از افزار غیر ماشینی (در اکثر ممالك جهان سوم) .

- تفاوت چشم گیر بی سوادی و موجودیت طبقات و لایه های اجتماعی .

- ارجحیت قومی و قبیله‌ئی .

- عدم مراعات حقوق اقلیت‌های اجتماعی ، مذهبی و زبانی .

- نبود وحدت ملی .

- وام‌های سنگین و خریداری سلاح و استعمال آن علیه یکدیگر.

- موجودیت رژیم‌های گوناگون و غالباً غیر ملی .

- تقلید از سیاست‌های شرقی و غربی بدون موجودیت پایه‌های مادی و تاریخی آن .

- فروش مواد خام به قیمت ارزان و خریداری کالا‌های صنعتی به خاطر آرایش ظاهری.

- کمبود صریح ایدئولوژی ملی و به جای آن تقویت افکار فاشیستی ، شوونستی ، انترناسیونالیستی ، جهان‌وطنی و ایجاد دسته‌های خرابکار چریکی .

- تغییر سیاست‌های خارجی در نوسان‌های بین‌المللی .

از اینجاست که در پهلوی آرامش آمریکا و غرب ، ممالک جهان سوم کانون جنگ هفتاد و دو ملت است .

این دیگر بکلی روشن است که ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های سیاسی به دهها پارچه منقسم گردید و به خصوص در کشور‌های جهان سوم که با شرایط تاریخی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی آنها مطابقت نکرده تناقضات و تضاد‌های گوناگون به بار آورده است . چنانچه از تاریخ معاصر به وضوح در می‌یابیم که احزاب و گروه‌های سیاسی وقتی در راه تحقق بخشیدن تحول و انقلاب به موانع جدی بر می‌خورند ، دست به کودتا می‌زنند .

اما این ابر قدرتها هستند که تغییر سطحی در جهان سوم را از طریق تشویق کودتا به نفع شان رویدست می‌گیرند چنانکه در این موضوع نظر جامعه‌شناسان امریکائی و شوروی مصداق گفتار مان خواهد بود . بعضی جامعه‌شناسان امریکائی ، حل مشکل جوامع عنعنه‌ئی (کشور‌های عقب‌مانده) را توسط کودتا‌های نظامی از بالا به پائین دستور داده اند ، چنانکه Lucian .w.pye جامعه‌شناس امریکائی میگوید:

مشاكل جوامع عنعنه‌ئی را می‌توان از بالا به پائین توسط نیرو‌های نظامی حل نمود.

به همین روال کارشناسان شوروی علی‌رغم گفتار شان در باره «راه رشد غیر سرمایه‌داری» «تقویت سکتور دولتی» ، «انقلاب بورژوا دموکراتیک ملی» ، و «تشکیل جبهه واحد کارگران ، دهقانان ، پیشه‌وران ، افسران انقلابی و روشنفکران» در عمل کودتا را سفارش کرده اند . چنانکه می‌گویند:

«در کشور‌های عقب‌مانده ، دستگاه نظامی با وجود طبقاتی بودنش دارای خصلت ملی است.» (۴)

روی همین نسخه بود که شوروی با فاجعه ۷ ثور ۱۹۷۸ و تهاجم علنی خود به افغانستان در ۱۹۷۹ میخواست وطن ما را جزء لا ینفك خاك شوروی نماید. پس این سؤال در ذهن پیداست که آیا دوران انقلابات به سر رسیده ؟

«فرانتس برکناو» میگوید:

«در تباین عظیمی که میان.....انقلاب و انقلابهای پیش وجود دارد این واقعیت منعکس است که قبل از سالهای اخیر ، ضد انقلاب معمولاً به حمایت قدرتهای خارجی محتاج بود و این قدرت‌ها از لحاظ فنی و فکری ضعیفتر از نیرو‌های انقلاب بودند. اکنون هر انقلاب احتمالاً با جدیدترین ، کارآمدترین و بیرحم‌ترین دستگاه که تا کنون بوجود آمده روبرو میگردد. این بدان معناست که عصر انقلابهایی که آزادانه بر طبق قوانین خودشان متحول میشدند ، سرآمده است.» (۵)

مسلم است که «فرانتس برکناو» از دستگاه نظامی مخوفی سخن میگوید که می‌تواند در يك لحظه کتله‌های وسیع را از پا در آورد. اما جریان تاریخ و واقعیت‌های زنده جهان عکس قول «فرانتس برکناو» است زیرا در صورتیکه

يك ملت با خشم و وجدان انقلابی عمل کند سلاح در مقابل آن حربۀ ضعیف خواهد بود. اگر سلاح علیه خشم و وجدان انقلابی کارائی میداشت باید ویتنام از پا در میآمد ، باید شاه ایران با زراد خانه خودش قیام عمومی ملت ایران را سرکوب مینمود و بالاخره شوروی بایستی ملت مجاهد افغانستان را با سلاح مدرن و مخوف خود به تسلیم وامیداشت .

به نظر نگارنده وجدان انقلابی مانند فورمول ریاضی نیست که آنرا در هر زمان و مکان به کار بست ، بلکه ترکیبی است از عقل و عاطفه و احساسات و خشم و قهر که همه به خاطر هدف آزادی و وارستگی انسان به مثابه يك روحیه قوی تبارز میکند. البته ظروف مادی وجدان انقلابی در ظروف شرایط اجتماعی جامعه ، تجارب مستقیم (تجارب خودی و ملی ) و غیر مستقیم (تجارب دیگران) تنمیه می شود .

نظام های دیکتاتوری ، فردی ، نظامی و تئ حزبی غالبا وجدان انقلابی را از طریق اعمال قهر و خشونت تنمیه نموده و به ظروف مشخص مادی و معنوی و به ابتکار انسان در فضای آزاد واقعی نمی گذارند. بدین صورت چنین تنمیه وجدان انقلابی از یکطرف استعداد های گوناگون انسان را می خشکاند و از دیگر سو عقده متراکم از آن ، جامعه را به عصیان می کشاند. چنانچه ریخت و پاش امپراتوری شوروی زنده ترین مثال است که نتوانست بیش از هفتاد سال به زندگی خود با همان شیوه رفتار ادامه بدهد. امروزه توصل مردم جهان به افکار دموکراتیک و آزادیخواهی ، گر چه از نظر سطحی پیروزی غرب و امریکا را باز گو میکند ، به هیچ وجه میلان فکری سوی امریکا و غرب نبوده و نه امریکا و غرب کعبۀ آمال مردم جهان است. بلکه حرکت به سوی دموکراسی و بالندگی ناشی از خصلت انسان است که رشد شخصیت مادی و معنوی خود را در آزادی و وارستگی جستجو میکند . تا هنوز مشهود است که امریکا و غرب ، افکار دموکراسی و آزادی خواهی را مانند کالا ها و تکنالوژی در معامله بیع و شراء قرار داده اند و به دموکراسی حد اکثر کشور های جهان آنوقتی تن درمی دهند که منافع سیاسی و ستراتیژیکی آنها را تأمین نمایند. بدین لحاظ دموکراسی های رهبری شده از جانب قدرتهای جهان هرگز مضمون نجات بخش کشور های جهان سوم از فقر و عدم مساوات و وابستگی نخواهد بود .

اکنون بیش از اینکه فراز و نشیب های سیاسی افغانستان را مطمح نظر قرار دهیم چند نکته زیر را قابل یاد آوری میدانیم .

مبنی بر اینکه تحلیل و بر داشت گمانی و قسما منطقی و عینی نگارنده تا حدود زیاد روی تجربه و یادداشت های شخصی استوار است که به هیچ وجه مبلغ سیاست کدام سازمان و گروه نبوده ، بلکه جذبه ای است متکی بر مشی مستقل ملی و آزادی بیان و هم شاید خدمتی ناچیز به هموطنان ، آزادمردان و بالخاصه رهنمود مختصر ، با نقص و عیب ، به جوانهائی باشد که در کشتی طوفانزده سیاسی چشم امید به ساحل امن و آزادی دوخته اند .

### سخن آخر

درون خانه ما ، گرمی نفس ها نیست

درون خانه ما ، سردی جدائی هاست

درون خانه ما ، جشن دوستی ها نیست

درون خانه ما ، مرگ آشنائی هاست

ادامه دارد